

نخستین و کامل ترین

ترجمه در ایران

دُن آرام

جلد اول

میخائیل شولوخوف

ترجمهٔ م. ا. به آذین



تهران - ۱۳۸۴

شولوخوف، میخائیل آلکساندرروویچ، ۱۹۰۵-۱۹۸۴م. Sholokhov, Mikhail Aleksandrovich
دُن آرام / میخائیل شولوخوف؛ ترجمه م. ا. به آذین. - تهران: فردوس، ۱۳۸۴.

ج ۴

ISBN 964-320-191-0 (ج. ۲) ISBN 964-320-190-2 (ج. ۱) (دوره): ISBN 964-320-151-1

ISBN 964-320-224-0 (ج. ۳) ISBN 964-320-177-5 (ج. ۴)

Tikhii Don=And quiet flows the Don: a novel in four books:1974.

عنوان اصلی:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیا.

۱. داستان های روسی - - قرن ۲۰ م. ۲. جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م. - - داستان: ۳.

روسیه شوروی - - تاریخ - - انقلاب - - ۱۹۱۷-۱۹۲۱ م - - داستان. الف. اعتمادزاده، محمود،

۱۲۹۳ - ، مترجم. ب. عنوان.

د ۷۳۳ ش ۸۹۱/۷۳۴۴

PG۳۴۶۵/د ۹

۱۳۸۴

۱۳۸۴

۸۴-۱۱۵۶۲

کتابخانه ملی ایران



انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه - کوچه میرزا - شماره ۷ تلفن ۶۴۱۸۸۳۹ - ۶۴۹۵۷۷۹

دُن آرام

(جلد اول)

میخائیل شولوخوف

ترجمه م. ا. به آذین

مصحح: ناصر فتوگرافی

چاپ اول: تهران - ۱۳۸۴، تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه، چاپخانه رامین

همه حقوق محفوظ است.

ISBN 964 - 320 - 190 - 2 ۹۶۴ . ۳۲۰ - ۱۹۰ - ۲

شابک دوره ۴ جلدی ۱ - ۱۵۱ - ۳۲۰ - ۹۶۴ (4 Vol. Set) ISBN 964 - 320 - 151 - 1

دوره ۴ جلدی ۲۵۰۰ تومان

پیشگفتار

شولوخوف، نویسنده بزرگ معاصر شوروی که جایزه نوبل ادبیات بتازگی و با تأخیر پرمعنائی به سراغ او رفته است، در ایران درست شناخته نیست. همان انگیزه‌هائی که در مقیاس سازمان‌ها و محافل رسمی جهان آزاد موجب می‌شد که برغم شور اقبال میلیون‌ها خواننده در خاور و باختر، بنای سر به آسمان کشیده اثر او را نبینند و ندانند، همان انگیزه‌ها با دوروتی کمتر ولی با برندگی بیشتر در کشور ما نیز در کار بود. چه این از شگفتی‌هاست که سی و هفت سال پس از انتشار نخستین جلد رمان «دون آرام» - که به بیش از هفتاد زبان و از جمله زبان‌های عربی و اردو در همسایگی دیوار به دیوار ما ترجمه شده است، - هنوز جز داستان کوتاه «سرنوشت یک انسان» و سه چهار فصل پراکنده از «دون آرام» چیزی از این نویسنده نامی بدست خواننده ایرانی نرسیده است. و اما، چاره نیست که آفتاب در گردش خود از هر افقی سر می‌زند...

میخائیل آلکساندروویچ شولوخوف در ۲۴ ماه مه ۱۹۰۵ در یکی از روستاهای بخش ویوشنسکایا، در سرزمین قزاق‌نشین «دون» که رود پنهاور و پربرتکی به همین نام سیرابش می‌کند، دیده به روشنائی زندگی گشود. مادرش اوکراینی و بیوه یک قزاق بود، و پدرش خرده مالک ورشکسته‌ای از روستاهای استان ریازان که به ناحیه دون مهاجرت کرده بود و در تلاش معاش حرفه‌های گوناگونی در پیش می‌گرفت. پس از آن که میخائیل به مرکز بخش به مدرسه فرستاده شد، مادرش تازه به فراگرفتن خواندن و نوشتن پرداخت تا بتواند با پسرش بی‌واسطه مکاتبه کند. شولوخوف تا سال ۱۹۱۸، یعنی تا سن سیزده سالگی، به مدرسه رفت. در آن سال، بدنبال انقلاب روسیه، جنگ داخلی و

شورش در سرزمین قزاق نشین دون در گرفت و برای این پسرک پرشور بیکباره دفتر کودکی و بیخبری در نور دیده شد. سیل خروشان حوادث او را مانند هزاران هزار نوجوان دیگر به میدانهای جنگ و برادرکشی کشاند.

شولوخوف تا سال ۱۹۲۲ در صفوف سربازان سرخ با دشمن همزیان و همخانه جنگید. آنچه در این سالهای بیرحمی و گرسنگی و بیماری و مرگ، و همچنین جانفشانی و دلسوزی و امیدهای بزرگ و رخشان، بر او گذشت، اثری نازدودنی بر جان او نهاد و دیری نگذشت که در طرح رنگین و پرشکوه رمان بزرگ «دون آرام» انعکاس یافت.

در پایان سال ۱۹۲۲، که سرکوب عناصر مخالف بطور کلی انجام پذیرفت و دسته‌های پراکنده راهزنان نیز تارومار شدند، شولوخوف با سمت کمیسر یک واحد مأمور تأمین خواربار به مسکو منتقل گردید، ولی این سازمان نظامی بزودی منحل شد و شولوخوف از خدمت مرخص گشت. از آن پس او برای گذران زندگی گاه کارمند آمار و گاه آموزگار و گاه نیز مباشر باربری، بنا، حسابدار و نیز روزنامه‌نگار شد. نخستین مقاله ادبی او در سال ۱۹۲۳ در روزنامه «پراودای جوانان» به چاپ رسید و او در این هنگام هیجده ساله بود. پس از آن داستانهای کوتاهی در روزنامه‌های خاص جوانان انتشار داد، و همین مسیر زندگیش را معین کرد. در ۱۹۲۵ مجموعه‌ای بنام «داستانهای دون» از او منتشر گردید و یک سال بعد همان داستانها را باضافه چند داستان دیگر در مجموعه تازه‌ای به چاپ رسانید که سراقیموویچ، از نویسندگان بنام آن زمان، مقدمه‌ای بر آن نوشت و استعداد او را ستود.

شولوخوف در همان سال ۱۹۲۵ به سرزمین زادبومی دون بازگشت و در ویوشنسکایا مستقر شد. از آن پس تاکنون زندگی او با خانواده خود در آنجا گذشته است و همه ساله گروه کثیری از دوستداران هنر برای دیدار وی به خانه‌اش روی می‌آورند. در همین جا بود که شولوخوف در ۱۹۲۶ نوشتن رمان بزرگ «دون آرام» را آغاز کرد و آن را تا ۱۹۴۰ به پایان برد. چاپ و انتشار چهار مجلد این اثر که مشتمل بر هشت بخش است از ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۰ طول کشید و رویهم نویسنده چهارده سال در این کار رنج برد، اما در خلال همین مدت او داستان دیگری به نام «زمین نوآباد» نوشت و در ۱۹۳۲ انتشار داد که بخش دوم

آن را سالها بعد توانست در قلم آرد و در دسترس خوانندگان بگذارد.

شهرت شولوخوف بعنوان یک رمان نویس پس از انتشار نخستین جلد «دون آرام» در ۱۹۲۸ آغاز شد، و گرچه تاچندی برخی از منتقدان قشری خرده‌هایی از نظر نحوه تفکر و تمایلات سیاسی بر این اثر گرفتند، شهرت نویسنده پیوسته رو به فزونی رفت. بویژه انتشار «زمین نوآباد» که بهترین و واقعی‌ترین تصویر هنری گذار طبقه دهقان به تولید دستجمعی در اقتصاد کشاورزی شناخته شد، شولوخوف را مقبول عام کرد. در نتیجه همین شایستگی و قبول عام شولوخوف بسال ۱۹۳۷ به سمت نماینده شورای عالی اتحاد شوروی برگزیده شد و حسن خدمت او در حق مردم موجب گردید که او این سمت را تاکنون حفظ کند. در سال ۱۹۳۹ شولوخوف بخاطر فعالیت ادبی ثمربخش خود به دریافت نشان لنین مفتخر شد و در همان سال به عضویت فرهنگستان علوم اتحاد شوروی درآمد.

در سالهای جنگ با آلمان هیتلری، شولوخوف مانند دیگر نویسندگان و هنرمندان شوروی به جبهه رفت. در گزارش‌هایی که او برای روزنامه‌ها و مجلات می‌فرستاد، واقعیات تلخ و دهشت بار زندگی سربازان و خاک سوخته و ویران گشته میهن و مصایب مردم آواره و خانمان بریادرفته منعکس می‌شد، و همین در برانگیختن حس انتقام در جنگجویان اثری بسزا داشته است. مجموعه مقالات جنگی او به نام «مکتب کین» از همین دوران است و همچنین فصلی چند از اثری که بعدها در ۱۹۵۹ زیرعنوان «آنها برای میهن جنگیدند» به اتمام رسید و انتشار یافت.

چنانکه می‌توان دید، آثار شولوخوف، گذشته از داستانهای کوتاه معدود، روی هم در چهار یا پنج عنوان خلاصه می‌شود که عمده‌ترین آنها همانا «دون آرام» و «زمین نوآباد» است. ولی همین آثار تصویری زنده و رنگین و بسیار استادانه از مراحل معین تاریخ کشوری است که در آن، برای نخستین بار در جهان، زندگی براساس دیگری بنا شد، و همین غرابت امر سخت‌ترین دشمنیها و گرمترین دوستیها را از همه سو بدان جلب کرد و انگیزه برخورد های خونین و مصایب بیشمار و پیروزی‌های خیره‌کننده گردید.

شولوخوف نویسنده‌ای است بتمامی پرورده دوران شوروی، و اگر بیان هنر

او با سنن کلاسیک داستان نویسی روس پیوند خویشاوندی نزدیک دارد و در واقع ادامه و گسترش همان است، مایه و محتوای آن تجربهٔ بس عظیم و بس دردناک مردم کشوری بزرگ و پهناور و عقب مانده درگذار از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر اجتماعی است. و شولوخوف، در تصویری که از این رستاخیز واقعی بدست می‌دهد، ناظری آسوده و فارغ‌البال نیست که قضایا را از بیرون نگریسته باشد. او خود با رگ و پوست و سراسر هستی خویش در درون وقایع جای داشته است و هنرش از تجربهٔ باخون و عرق آب داده‌اش مایه می‌گیرد.

البته مزیت آثار شولوخوف و توفیق نویسنده در این که توانسته است ندای خود را به گوش دوست و دشمن برساند و نزد هر دو قبول یابد تنها در آن نیست که این آثار در چهارچوب یک چنان درام پرشکوه انسانی قرار دارد. هنر شولوخوف در آن است که اصیل‌ترین عنصر اجتماع، یعنی مردم ساده را، با همان سختکوشی کند و بی‌دغدغه‌شان، با همان زیرکی بی‌زرق و برق طبیعی‌شان که از تجربهٔ نسل‌ها همچون عسل در کندو در آنان متراکم شده است، با همان زبان بی‌پروا و رنگین‌شان در معرض تندباد حوادث می‌آورد و در گیرودار چاره‌اندیشی و پایداری یا سرگشتگی و تسلیم‌شان، در پیروزی‌های لغزنده و شکست‌های تلخ و آموزنده‌شان، خود این حوادث را روشن و محسوس می‌گرداند. خواننده در آثار شولوخوف طپش‌های قلب و گرمای زندگی مردم را احساس می‌کند، با تصویری که نویسنده از محیط و زمان می‌دهد خو می‌گیرد و اگر بتوان گفت بدان دل می‌بندد، و چه بسا که از آن پس تصویری که از واقعیت در برش معینی از زمان و مکان در او بجا می‌ماند همان باشد که شولوخوف بدو تلقین کرده است. بیهوده نیست که گورکی، نویسندهٔ بزرگ روس، از همان سال ۱۹۳۲ که تنها دو مجلد اول «دون آرام» انتشار یافته بود، گفت: «مردم صاحب رأی اروپا به کتابهای شولوخوف به عین مانند خود واقعیت استناد می‌کند.»

شولوخوف در «دون آرام» جنگ با آلمان و انقلاب روسیه و شورش و جنگ داخلی را در مقیاس محدود یک دیه قزاق‌نشین و در سرنوشت یک خانوادهٔ کشاورز نسبتاً مرفه و بویژه یک تن از افراد آن بنام گریگوری ملخوف تصویر می‌کند.

در سوانحی که بر چهره‌های بسیار متنوع داستان می‌گذرد، کلمات جنگ و برادرکشی و شورش برآستی جان می‌گیرد و همه معنای وحشت بار آن گوئی لمس می‌شود. داستان، آرام و پرشکوه، بسان رود دون پیش می‌رود و جریان تحول اجتماعی را با زبان مجاب‌کننده واقعات بهتر از هر بیان علمی و جزئی تشریح می‌کند، نیروهای رویهم کور و کری را که در اعماق اجتماع در کار است نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که چگونه این نیروها در شرایط و احوال معین ناگزیر به سطح فعالیت آگاه می‌رسند، و آنوقت بنائی که تا دیروز استوار بنظر می‌رسید و هر کس و هر چیز در آن بجای خود بود گوئی بر اثر زلزله شکاف بر می‌دارد، دوستان به دشمنی برمی‌خیزند، مادر بر مرگ فرزند و زن بر شوهر اشک می‌ریزد، آتش انتقام از هر گوشه زبانه می‌کشد و دست دژخیم بر پیکر مادر و کودکانی که راه فرار نداشته‌اند فرود می‌آید و در میان این ارکستر هول‌انگیز ناله و فریاد و خشم و خونریزی و آلودگی، جوانه زندگی تازه‌ای سر برمی‌آورد و بسوی خورشید گردن می‌کشد.

این به تعبیری دیگر همان داستان دیرین زایش است که زندگی ناگزیر می‌باید تجدید شود و تجدید می‌شود. اما مردم که در زندگی خانوادگی خود بارها شاهد این معجزه می‌گردند و آنرا چنانکه هست می‌پذیرند و در حد توانائی، با علم و تجربه خویش به تحقق آن کمک می‌کنند و از مادر و نوزاد به یک سان مراقبت می‌نمایند، وقتی که همین قانون طبیعی - البته با دامنه بسیار وسیع‌تر و در فواصل بسیار دورتر که چندین و چند نسل آدمی را در برمی‌گیرد و از این رو مانند بهمن و سیل و طوفان و آتشفشان بصورت بلیه‌ای جلوه‌گر می‌شود، - باری، وقتی که همین قانون طبیعی در ارکان اجتماع به لحظه عمل می‌رسد، مردم سراسیمه می‌گردند و چون این قانون، خواسته و ناخواسته، بدست خود ایشان عمل می‌کند، فاجعه‌ای در می‌گیرد و آنان که هرگز به فکرشان نمی‌رسد که آبستنی را به صورت بیماری ببینند و در کار آن به مداوا و احیاناً به عمل جراحی بپردازند، در این مورد چه بسا که برحسب موقع اجتماعی و امتیازاتی که از آن برخوردارند در بکار بردن آهن و پولاد تردیدی به خود راه نمی‌دهند و از سنن ملی و مقدسات دینی تأویل می‌آورند.

چنین است محتوای داستان «دون آرام» که در نزدیک به دو هزار صفحه

قشرهای مردم قزاق را در کشاکش این تندباد نشان می‌دهد و قهرمان اصلی آن گریگوری ملخوف را، که نمونه یک کشاورز سختکوش و آزادمش و کار دوست است، با همه دلآوری و نیروی روحی و تیزبینی عملی که در اوست و در آزمون حوادث او را تا حد فرماندهی یک لشکر شورشی بالا می‌برد، در برابر دو راهی‌هایی که سیر وقایع در تغییرات سریع و ناگهانی خود پیش روی او می‌گذارد همچون بازیچه‌ای دستخوش تردید و تزلزل تصویر می‌کند و سرانجام هم او را به شکست کامل و محتوم خود می‌کشاند.

شکست گریگوری شکست مردم میانه حالی است که در بحران‌های اجتماعی به دفاع از مواضعی برمی‌خیزند که نمی‌تواند از آن ایشان باشد. باهوش‌ترین و کارآمدترین عناصر این قشر از مردم در چنین احوال ناگزیر می‌باید کارشان به حیرت و درماندگی بکشد تا در پایان خود را بر پهنه زمین بخشنده و مهربان تنها و تنگدست و بیگانه ببینند، چنانکه کار گریگوری ملخوف بدانجا کشید. و اما دیگران، بتدریج که در مخالفت باخواست قهری اجتماع پیش‌تر می‌روند، پله به پله از نردبان انسانیت فروتر می‌آیند، تا همچون گرگان آدمیخوار در بیشه‌ها و سنگلاخها کمین کنند و همانجا بزاری زار از پا در آیند، و این همان است که بر فومین و دیگران رفت.

ضرورت محتومی که در سرنوشت قهرمان داستان محسوس است بهیچ روی نویسنده را از همدردی عمیق انسانی نسبت بدو و دیگر کسانی که در طول داستان زندگی و امید و ایمان به خوشبختی خود را از دست می‌دهند باز نمی‌دارد. شولخوف با لحنی سوزناک و برآستی زیبا بر همه‌شان دل می‌سوزاند و بر مصایب‌شان مویه می‌کند، و در این زمینه تنها پیشقدم بزرگ و عالیقدری که برایش سراغ دارم فردوسی ماست در شاهنامه.

شولخوف نثری ساده و در عین حال دقیق دارد که بویژه در گفتگوها بشدت رنگ محلی می‌گیرد و از طنز و تمسخر و رک‌گوئی و بی‌پروائی در آوردن متلک و دشنام خالی نیست. اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های نابی که در دهان قهرمانان خود می‌گذارد از دلبستگی عمیق نویسنده به سرزمین زادبومی خود و از دوستی و دمخوری او با مردم ساده حکایت می‌کند. دریافت او از طبیعت برهنه و وحشی خاک‌دون و روح شاد و سرکش مردم قزاق و آشنائی او با ترانه‌ها و

سرودهای دل‌انگیزشان که پیوسته در طنین است برآستی مایهٔ اعجاب خواننده می‌گردد، و عشق او به رودخانهٔ بزرگ و پربرکت دون و همچنین به استپ پهناور که در بهار غرق سبزه و گل و گیاه خوشبو می‌شود و در تابستانهای سوزان بوی تلخ افسنطین آن را فرا می‌گیرد و در زمستان‌های سخت یخبندان جولانگاه برف و باد و بوران است در توصیف‌های متعدد و هربار نامکرر او بی‌پرده به چشم می‌خورد.

چهره‌های بسیار متنوعی که شولوخوف در طول داستان به صحنه می‌آورد همه با دقت و باریک‌اندیشی ترسیم شده است، و در این میان بویژه چهرهٔ زنهای جالب است. آکسینیا، ناتالیا، ایلی نیچنا و داریا، هرکدام با شدت و قوت نمایندهٔ سرشتی خاص‌اند. ایلی نیچنا مادری است که بیش از هر چیز به قوام و استحکام زندگی خانوادگی نظر دارد، و در میان شوهری تندخو و پسری سرکش و عروسی نوید، اوست که با بردباری و مناعت طبع و صلابت اخلاقی خود می‌باید در تندباد سوداها و طوفان جنگ و شورش و انقلاب که خانواده را از پایه می‌لرزاند حامی و نگهدار آن باشد. ناتالیا و آکسینیا هر دو بر سر یک مرد - گریگوری ملخوف - با هم رقابت و ستیزه دارند. عشق در هر دو عمیق و وفادار و مغرور است و به هیچ سازش و گذشت و هن‌آور تن نمی‌دهد. و با آنکه در این میان ناتالیا - زن شرعی - است که شکست می‌خورد و با سقط جنین دست به کاری می‌زند که مرگ او را در پی دارد، باز عشق او در وجود فرزندانش زنده می‌ماند و خود را بر شوهر نامهربان تحمیل می‌کند. با این همه، پیروزی آکسینیا که بر چنین فاجعه‌ای مبتنی است او را در دیدهٔ خواننده محکوم و متفور نمی‌گرداند. در او نیز عشق پاک و با بزرگترین فداکاریها توأم است، چنان‌که او هم سرانجام سر در این راه می‌نهد، و گریگوری که، - خسته و شکست خورده و از خاک خود ریشه‌کن گشته - به قصد فرار به سرزمینی دور دست که در آن بتواند بی‌دغدغه تعقیب کار و زندگی کند، او را با خود برده است، بدست خود با نوک شمشیر برای او در خاک سرد یخ بسته گور می‌کند و در واقع ته ماندهٔ امید و نیروی زندگی خود را به خاک می‌سپارد.

چنین است داستان «دون آرام» که، در مقیاس رویهم کوچک سرزمین قزاق‌نشین دون، گزارشی است هنرمندانه و بس رنگین از بزرگترین فاجعهٔ تاریخ

معاصر، - فاجعه‌ای که در چهار گوشهٔ جهان انعکاسی بس بزرگ داشته است و واکنش‌های موافق و مخالف آن هنوز تا سالها در سرنوشت هرکسی مؤثر خواهد افتاد.

م. ا. به‌آذین

سخنرانی: مرداد ۱۳۴۴